



شبکه‌های اجتماعی: رسانه جامعه شبکه‌ای غیررسمی ایران

محمد حسین بادامچی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۷ تاریخ پذیرش: ۰۰/۱/۱۶

چکیده

در پاسخ به پرسش از موقعیت جامعه‌شناختی «شبکه‌های اجتماعی» در جامعه پساتلویزیونی ایران قرن بیست و یکم، دو پاسخ عمده از سوی پژوهشگران ایرانی مطرح شده است: شبکه‌های اجتماعی به مثابه حوزه عمومی ایرانی و شبکه‌های اجتماعی به عنوان آنومی و هرج و مرج. دیدگاهی که اولی از پیاده‌سازی منظر ارتباطی هابرماسی-کاستلزی بر ایران برمی‌خیزد و دومی از پیاده‌سازی رویکرد آماری-رفتاری پژوهشگران کلان‌داده‌های مؤسسه تحقیقات اینترنت آکسفورد. مقاله حاضر اما بر این باور است که تحلیل موقعیت جامعه‌شناختی شبکه‌های اجتماعی در ایران دو دهه اخیر تنها با قرار دادن تحلیل ارتباطی در زمینه نظریه اجتماعی-تاریخی تحولات ایران معاصر ممکن است. در همین راستا نگارنده با بهره‌گیری از آراء رفیع پور، میگدال و سربرنی-محمدی نشان می‌دهد که بر خلاف ذهنیت غربی تازگی داشتن گذار از جامعه توده‌ای به جامعه شبکه‌ای با انقلاب ارتباطاتی، جامعه غیررسمی ایرانی در دو سده اخیر جامعه‌های شبکه‌ای با ساختار مقاومت تاریخی خود در برابر ساخت و هم‌مونی قدرت حاکم و استفاده از رسانه‌های کوچک بوده است و بر سیاق تاریخی خود شبکه‌های اجتماعی را با امکانات شبکه‌ای و خودانگیز هماهنگی که دارد در جهت بسط ارتباطی خود به کار گرفته است. در نتیجه پیشنهاد راهبردی نگارنده این است که تحقیقات کمی و کیفی بر روی شبکه‌های اجتماعی در ایران و همین‌طور سیاست‌گذاری آن در چارچوب جامعه‌شناسی منحصربه‌فرد جامعه غیررسمی و کهن ایرانی دنبال شود.

واژه‌های کلیدی: شبکه‌های اجتماعی، فضای مجازی، جامعه توده‌ای، جامعه شبکه‌ای، جامعه رسمی و غیررسمی، عصر پساتلویزیون

مقدمه

دهه ۱۹۹۰ میلادی را با توجه به تحولاتی که به لحاظ عینی و تئوریک در قلمرو ارتباطی جهان رخ داد، باید دوره پایان رسانه‌های توده‌ای^۱ قلمداد کرد. گسستی از عصر تلویزیونی قرن بیستم که با ظهور فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در دهه اول قرن ۲۱ م کامل شد. از منظر جامعه شناختی تصور وسایل ارتباط جمعی به عنوان دستگاه هژمونی دولت-ملت مرکزی که علم ارتباطات را به فن اجرا و ارزیابی تأثیرگذاری رسانه‌های توده‌ای در خدمت تبلیغات دولتی فرومی‌کاهد، اینک به میزان زیادی مخدوش شده و مناسبات پیچیده میان رسانه و ارتباطات جمعی از یکسو و ساخت اجتماعی از سوی دیگر خود به پرسشی مهم و جدی مبدل شده است.

پرسش اصلی این مقاله این است که با توجه به گسسته شدن پیوند میان رسانه‌های سنتی ارتباط جمعی و دولت، شبکه‌های اجتماعی به عنوان رسانه‌های ارتباطی نوظهور چه موقعیتی در نظام اجتماعی ایران پیدا می‌کنند؟ در تلاش برای پاسخ به این پرسش، این مقاله پس از مرور پیشینه پژوهش و طرح تازگی و اهمیت این پرسش در جامعه ایرانی و احصای ویژگی‌های جهانی و ایرانی ارتباطات جمعی خودانگیز در فضای مجازی می‌کوشد بر پایه تحلیل انتقادی و ترکیب آراء رفیع‌پور (رفیع‌پور، ۱۳۹۳)، میگدال (Migdal, 1988) و سربرنی-محمدی (Serberni & Mohammadi, 1994) این دیدگاه را پیش بکشد که به لحاظ جامعه‌شناختی، شبکه‌های اجتماعی را در ایران قرن بیست و یکم، باید «رسانه جامعه غیررسمی» دانست و متعاقباً تحلیل و سیاست‌گذاری فضای مجازی را بر همین بنیان استوار کرد.

مبانی نظری و مروری بر مطالعات گذشته

الف) پایان عصر استیلای رسانه‌های توده‌ای

در ساده‌ترین بیان پارادایم ارتباطی مسلط بر قرن بیستم را می‌توان با این تلقی ساخته و پرداخته دوران جنگ سرد تعریف کرد که «افکار عمومی، فرهنگ، ارتباطات زبانی و روابط اجتماعی موضوعات و مواد خام و منفعلی هستند که توسط ابزارهای گسترده رسانه‌ای و سازمان‌های حرفه‌ای و وسیع اطلاع‌رسانی و تولید و انتقال پیام، به شکلی که مدنظر آن‌هاست ساخته می‌شوند» (افتخاری، ۱۳۸۹/لازار، ۱۳۸۰). تلقی‌ای از قدرت اجتماعی رسانه در شکل‌دهی افکار

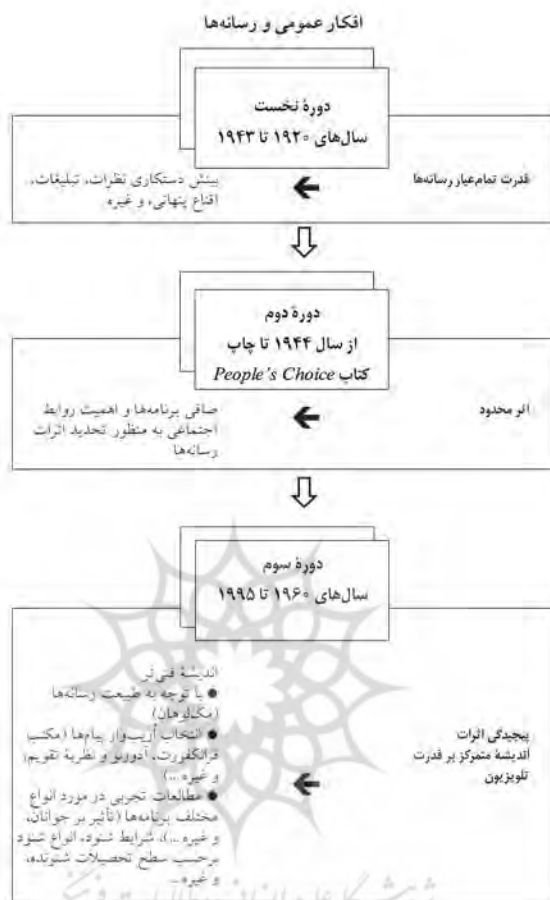
عمومی و مبتنی بر رویکرد مهندسی اجتماعی که در عمده نظریات ارتباطی دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ میلادی و دیدگاه کسانی چون شرام^۱، لاسول^۲، لويس^۳، لازارسفلد^۴، هولند^۵ و برلسون^۶ بروز داشت. (عیوضی، ۱۳۸۸) حائری‌زاده با ارجاع به هابرماس عصر تلویزیون را این‌چنین توصیف می‌کند: «انسان غالباً شنونده و ناظر مباحث تکراری است که ریشه در بدیهیات ساخته‌شده فناوری دارد که نتایج موقتی و بی‌دوام آن بمباران مداوم و قطع‌ناشدنی افکار توسط تولیدکنندگان از طریق تبلیغات رسانه‌هاست که بدین ترتیب مصرف‌کنندگان را به اسارت خود درمی‌آورند». (حائری‌زاده، ۱۳۸۷) این دوره در قرن بیستم، مقارن با پروژه دولت-ملت‌سازی در ایران معاصر است که رسانه و تبلیغات از راه دور را به عنوان ابزاری در دست دولت مرکزی برای مدیریت و کنترل اجتماعی و فرهنگی به کار می‌گرفت. (Serberni&Mohammadi, 1994)

با این حال پیش از ورود به عصر ارتباطات مجازی و ظهور شبکه‌های اجتماعی در سال‌های انتهای قرن بیستم، این پارادایم سنتی و غالب خود از درون مورد چالش قرار گرفته بود و ورود به «عصر اطلاعات» و مهم‌تر از آن «عصر ارتباطات» در واقع تکانه دومی بود که تصویر کلاسیک قرن بیستمی از موقعیت همزمن رسانه‌های توده‌ای ملی را به میزان زیادی دگرگون کرد. به تعبیر افتخاری با تقسیم نظریه افکار عمومی به دو برهه دوران جنگ سرد و پس‌از آن، تلقی رایج در دوره اول که «افکار عمومی توسط دولت ساخته می‌شود» در دوره جدید و با توجه به نیروهای جدید برآمده از انقلاب‌های استقلال‌طلبانه نیمه دوم قرن بیستم و خواسته روزافزون مشارکت عمومی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و همچنین تحولات برآمده از جهانی‌شدن و فناوری‌هایی که روابط اجتماعی را به کلی تغییر دادند، به تصور جدیدی از افکار عمومی به عنوان امری «تولیدی» تغییر یافته است. (افتخاری، ۱۳۸۹) از این منظر دو اثر ژودیت لازار^۷ (لازار، ۱۳۸۰) و جان تامپسون^۸ (تامپسون، ۱۳۹۶) را می‌توان دو اثر شاخصی تلقی کرد که در نقطه حائلی میان عصر رسانه توده‌ای تلویزیون و عصر ارتباطات جمعی خودانگیز اینترنتی، هم‌زمان باهم در سال ۱۹۹۵ میلادی منتشر شدند.

- 1 Wilbur Schramm
- 2 Harold Lasswell
- 3 Cort Louise
- 4 Paul Lazarsfeld
- 5 Carl Holladn
- 6 Bernard Berlson
- 7 Judith lazar
- 8 John B. Thompson

لازار تأکید می‌کند که او خود از نگاه یکجانبه به گفتمان رسانه و تأکید بر اندازه‌گیری تأثیر یک‌سویه پیام‌های ارسالی فرستنده بر مخاطب عبور کرده و مسأله اصلی برای او، خودِ افکار عمومی به عنوان یک موضوع جامعه‌شناختی و پرسش از شالوده زایش و تکوین آن، طرز تشکیل و ساخت‌بندی آن در هر جامعه‌ایست. (لازار، ۱۳۸۰: مقدمه) از نظر وی افکار عمومی یک فرآیند ارتباطی است که از رابطه‌های مختلف میان فردی و رسانه‌ای شده به طور توأمان تشکیل می‌شود چرا که «هر فردی در جامعه در دو شبکه عضویت دارد: شبکه میان فردی (روابط شخصی) و شبکه نهادی در نقش مصرف‌کننده رسانه». به تصریح او «افکار عمومی در بالای سر عموم ساخته نمی‌شود بلکه فرآیند پیچیده‌ایست که در آن افکار مختلف ابراز می‌شوند و در یک بیان جمعی جا می‌افتند. افکار عمومی شامل رفتارهایی مربوط و مهم برای همه است که از جانب عده زیادی به زبان آورده می‌شود، با مشارکت همگانی توأم است، یک «ساخته اجتماعی» است که از مجاری مختلف ابراز می‌شود و صاحب قدرت است.» و به همین دلیل است که از نظر او «این ادعا که گفتمان رسانه‌ها مستقیماً در افکار عمومی تغییر ایجاد می‌کند پنداری ساده‌بینانه است... دو نظام در کنش و واکنش به سر می‌برند» (لازار، ۱۳۸۰: فصل اول)

در جمع‌بندی که لازار از تحولات نظری درباره افکار عمومی ارائه می‌دهد، می‌توان دید که تا دهه ۱۹۵۰ برداشت مکانیکی از نفوذ رسانه‌های جمعی در توده‌ها رواج داشت، ولی بعد از این تاریخ است که قدرت مطلقه رسانه‌های توده‌ای در نظر صاحب‌نظران افول می‌کند. وی زوال اعتقاد به قدرت رسانه‌های توده‌ای و در مقابل، قدرت یافتن تدریجی مخاطبین به عنوان عناصری فعال و دارای توان مقاومت فکری و اجتماعی و سیاسی را در سه موج نظریه‌پردازی در طول قرن بیستم به صورت زیر تصویر می‌کند:



نمودار شماره ۱- افول قدرت رسانه‌های توده‌ای در نظر صاحب‌نظران ارتباطی قرن بیستم، به نقل از

(لازار، ۱۳۸۰: ۱۹۷)

درواقع در دوره سوم بر صاحب‌نظران بیش‌ازپیش آشکار شد که گسترش قلمرو و نفوذ رسانه‌های جمعی یک بزرگراه یک‌طرفه نیست و به تعبیر یکی از آن‌ها «کمتر باید به کاری که رسانه‌ها با اشخاص می‌کنند پرداخت، بلکه بیشتر باید به کاری که اشخاص با رسانه‌ها می‌کنند توجه نمود». در تأثیری پارادوکسیکال، نفوذ رسانه دولت مرکزی در هر خانه، حوزه سیاسی را گسترش داده و هر خانه را به بازیگری سیاسی تبدیل کرده است. تحقیقات دیگر نشان دادند که رسانه‌ها در میان سیاستمداران و مردم یک نقش رفت و برگشتی ایفا می‌کنند: تصاویر ذهنی سیاستمداران را به صورت اخبار و تفاسیر به مردم ارسال می‌کنند و پاسخ‌های مردم را نیز به

شکل نظرسنجی منعکس می‌کنند؛ یعنی یک فرآیند ارتباطی به‌ویژه میان گروهی از سیاستمداران که به نظر مردم نیاز دارند و گروهی از مردم که سعی دارند بر سیاستمداران تأثیر بگذارند. این چنین است که لازار در نهایت نقش رسانه‌های توده‌ای را در انتهای قرن بیستم چنین جمع‌بندی می‌کند: «افکار عمومی توزیع نظرها بین عموم نیست، افکار را در بالای سر عموم «نمی‌سازند» بلکه یک فرآیند پیچیده است که در آن افکار مختلف ابراز می‌شوند و در یک بیان جمعی جا می‌افتند. فرآیند افکار عمومی، اجتماعی است» (لازار، ۱۳۸۰، مؤخره کتاب) این بیان لازار را باید به مثابه خروج از نگرش یک‌سویه، تکنیکی و پیام‌محور به رسانه و ارتباطات و دعوتی برای بازسازی نظریه ارتباطی بر پایه تحلیل مکانیزم‌های زمینه‌مند جامعه‌شناختی تلقی کرد که طبعاً از منطق پیچیده هرمنوتیک موقعیت‌مند زمانی و مکانی در شرایط متفاوت پیروی می‌کند.

یکی از بهترین نمونه‌های آخرین نظریات ارتباطی در عصر تلویزیون و پیش از ظهور شبکه‌های اجتماعی و تحول اساسی در ساخت ارتباطی جوامع، کتاب «رسانه‌ها و مدرنیته؛ نظریه اجتماعی رسانه‌ها»^۱ (تامپسون، ۱۳۹۶) است که تامپسون در آن با بازنگری در دیدگاه‌های گذشته درباره انفعال مخاطب تلویزیونی، می‌کوشد در برابر نقدهای کسانی مثل هابرماس که تلویزیون را به عنوان بخشی از ساختار صنایع فرهنگی می‌فهمد، از عاملیت بینندگان تلویزیونی دفاع کند. هابرماس رادیو و تلویزیون را صنعتی فرهنگی می‌داند که نه تنها کمکی به شکل‌گیری افکار عمومی نکرده‌اند، بلکه سبب اصلی زوال حوزه عمومی و به تعبیر او «نیمه‌فئودالی شدن سیاست و رسانه در قرن بیستم» بوده‌اند، گویی که تلویزیون با بازگشت بزرگی به عقب (به پیش از دوران طلایی حوزه عمومی بورژوازی در قرن هجدهم) تنها به برنامه‌سازی نمایشی حول قدرت‌های مسلط از یکسو و تجاری کردن و کالایی کردن پیام‌ها از سوی دیگر منجر شده است. اگرچه از نظر تامپسون رادیو و تلویزیون اشکال تازه‌ای از محاوره-برنامه‌های گفتگوی تلویزیونی، میزگرد و غیره- آفریده است، ولی از نظر هابرماس این اشکال تازه با مناظره انتقادی-عقلایی که سازنده حوزه عمومی طبقه بورژوا بود قابل مقایسه نیست و امروزه خودِ محاوره تلویزیونی امری هدایت شده است. مناظره فعال در میان شهروندان با اطلاع، جای خود را به تملک خصوصی محاوره‌ای داده است که به نام آنان انجام می‌پذیرد. در مقابل تامپسون استدلال می‌کند که هابرماس:

با وفادار ماندن به تصور سنتی از عمومیت به عنوان هم‌حضور، خود را از امکانات درک

1 The Media and Modernity: A Social Theory of the Media

اشکال جدید عمومیتی که رسانه‌ها آفریدند، محروم کرده است. او این اشکال جدید را از دریچه الگو سنتی می‌نگرد، حال آنکه همین الگوی سنتی است که تعویض و جابه‌جا شده است. با تحول رسانه‌های جدید ارتباطی - که با چاپ آغاز شد و به اشکال جدید الکترونیکی رسید - پدیده عمومیت از اندیشه محاوره گفت‌و شنودی در محلی مشترک جدا شده است. این پدیده به صورت مکان‌زدایی شده و غیرگفت‌و شنودی درآمده و بیش‌ازپیش با نوع متمایز رؤیت‌پذیری ساخته رسانه‌ها (به‌ویژه تلویزیون) پیوند خورده و از طریق آن قابل‌دستیابی است. (تامپسون، ۱۳۹۶: ۱۶۲)

درواقع تامپسون با اینکه می‌پذیرد که ارتباطی که در جریان رسانه‌های توده‌ای شکل می‌گیرد، نه تعاملی و نه دیالوگی است و مخاطب در رابطه غایب و به میزان زیادی در موقعیت فرودست قرار دارد (تامپسون، ۱۳۹۶: ۱۰۶) با این حال می‌کوشد نشان دهد که تلویزیون با «در معرض رؤیت عموم قرار دادن سیاست» عملاً به ظهور قلمروی تازه‌ای فراسوی خانه و دولت منجر شده است که از طریق «عمل از راه دور افکار عمومی» شکل می‌گیرد. مفهوم «امر عمومی نوینی»^۱ که تامپسون از آن سخن می‌گوید نیز مانند تعبیر لازار، باب نوینی را به روی نظریه ارتباطی می‌گشاید، چرا که این امر عمومی نوظهور نه از منطق روابط خصوصی مبتنی بر منافع خصوصی تبعیت می‌کند (که در بازار ظهور می‌کند و در علم اقتصاد بررسی می‌شود) و نه از منطق یک‌سویه مهندسی اجتماعی افکار عمومی توسط دولت و با ابزار رسانه‌های جمعی؛ بلکه برآمده از سوژگی و فعالیت و تعامل پیچیده شهروندان درون بافت‌های از پیش موجود اجتماعی است که پای منظر جامعه‌شناختی بومی و تاریخی را برای فهم سازوکار و عملکرد آن، به تحلیل‌های ارتباطی و رسانه‌ای می‌گشاید.

این پیچیدگی در فهم افکار عمومی و آنچه رسانه از آن نمایندگی می‌کند و در آن بازنمایی می‌شود، با ظهور اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مضاعف و بلکه چند برابر می‌شود. به تعبیر محمد رضائیان اگر در ادامه فرض نظریات متأخر درباره وسایل ارتباط جمعی قرن بیستمی برای آنان نقشی ثالث میان دولت و شهروندان قائل شویم که «انتقال‌دهنده مطالبات افکار عمومی به رأس هرم و تبیین‌کننده دیدگاه‌های رأس هرم قدرت به پایین هرم یعنی شهروندان و مخاطبان بوده‌اند، امروز با آمدن اینترنت چه کارکردی پیدا کرده‌اند؟» (رضائیان، ۱۳۹۳: ۸۴)

ب) ورود شبکه‌های اجتماعی و تغییر نظام اجتماعی-ارتباطی ایران

تغییر ساختار اجتماعی-ارتباطی ایران بر اثر ورود اینترنت در دو دهه اخیر، تا حدودی مورد توجه پژوهشگران ایرانی نیز قرار گرفته است. از جمله رضائیان (۱۳۹۳) از پایان تلقی سنتی از افکار عمومی و مواجهه با «افکار عمومی شبکه‌ای شده در ایران» گفته است؛ آقاسی (۱۳۹۶) از پایان غلبه رسانه‌های بزرگ، «گذار از جامعه تله‌ماتیکی^۱ به جامعه تلگرامی» و ورود به ساختار گفتگویی و حوزه عمومی و نقش فعال مخاطبین در شکل‌گیری افکار عمومی سخن می‌گوید؛ و نوری و قلی‌پور (۱۳۹۷) پس از بررسی اهمیت رویدادهای فیس‌بوکی و توییتری در چندسال اخیر، با تعبیر «پیدایش پدیده نوظهور کنش جمعی در ایران» از ورود به دورانی جدید در ایران گزارش می‌دهند که به واسطه ورود شبکه‌های اجتماعی «نظام کنش اجتماعی از قیدوبند جباریت تک‌گفتار و مونولوگ‌محور و آمریت امر واحد در تولید نظام ارزشی، رها (شده) است. نظام کنش اجتماعی نوین نظمی نامتقارن است. این نظام فاقد مرکز و رده‌بندی است، به‌نوعی ضد تبار است و همواره قابلیت بر هم خوردن، واژگون شدن و تغییر از نو دارد.» (نوری و قلی‌پور، ۱۳۹۷)

باین‌حال هر سه این پژوهش‌ها و مفاهیمی که در آن به کار رفته، منبعث از دیدگاه‌های هابرماس (به‌ویژه هابرماس، ۱۳۹۲) و کاستلز (به‌ویژه کاستلز، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸) است که اگرچه بینش‌های ارزشمندی درباره کارکردهای متمایز و پادقدرت شبکه‌های اجتماعی در اختیار ما می‌گذارد، اما در جایابی جامعه‌شناختی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در ایران کمک چندانی به ما نمی‌کند. علاوه بر این در حالیکه هابرماس خود در امکان اطلاق حوزه عمومی و کنش ارتباطی به اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مشکوک است (Habermas, 2006) و میان صاحب‌نظران متأثر از او هم اتفاق نظر وجود ندارد (خانیک و خجیر، ۱۳۹۸-الف/اسلامی، ۱۳۹۳: ۱۰۵-۱۱۰، Rasmussen, 2014)، درک و تبیین شبکه‌های اجتماعی به مثابه حوزه عمومی مجازی ایرانی در شرایط فقدان حوزه عمومی عینی در جامعه ایرانی و حتی فقدان شرایط اولیه امکانی آن و بالعکس تخریب دائمی زیست‌جهان مشترک سیاسی توسط فرآیندهای تملک سرمایه‌دارانه و کنترل تکنوکراتیک و اقتدارگرایانه، چندان سراسر است و بی‌ابهام به نظر نمی‌رسد. (خانیک و خجیر / ۱۳۹۸-ب) از سوی دیگر درک متأخر مانوئل کاستلز از پیوند میان فرهنگ مجازی و جنبش‌های فرهنگی-اجتماعی نوین، اگرچه قدرت تبیین خوبی به‌ویژه در درک

1 Telematic society

جامعه تله‌ماتیک به جامعه‌ای گفته می‌شود که افکار عمومی در آن توسط گفتمان رسانه‌ها ساخته می‌شود.

تحولات اجتماعی-سیاسی دو دهه اخیر، به ویژه در منطقه خاورمیانه از خود نشان داده است، اما چون بر بنیاد جامعه‌شناسی تاریخی جوامع و شناسایی مکانیزم‌های پیچیده اجتماعی-ارتباطی در هر کشور استوار نیست، در سطح دیدگاهی کلی و انتزاعی (و در برخی خوانش‌ها فرمالیستی و تکنوکراتیک) باقی می‌ماند. دیدگاه کاستلز درباره ارتباطات جمعی خودانگیز^۱ تنها زمانی می‌تواند به سطح یک نظریه جامعه‌شناختی در توضیح شبکه‌های اجتماعی در ایران، ارتقاء یابد که در متن یک نظریه اجتماعی درباره ویژگی‌های خاص جنبش‌های اجتماعی و فرهنگی در ایران معاصر و منطق و مراحل تحولی آن قرار گیرد.

در مقابل این گروه از پژوهشگران که متأثر از نظریات کلان ارتباطی هابرماس و کاستلز می‌کوشند تغییر ساخت ارتباطی-اجتماعی ایران به تبع تأثیرات جهانی را صورت‌بندی کنند، دیدگاه دیگری وجود دارد که متأثر از تحقیقات علوم اجتماعی محاسباتی بر روی کلان‌داده‌های اینترنتی و با استفاده از مدل‌سازی ریاضی، علوم آماری و علوم رفتاری، تأثیر شبکه‌های اجتماعی در تغییر ساخت ارتباطی جوامع از جمله ایران را با واژگانی چون «آنومی، آشفتگی و هرج و مرج» توصیف می‌کنند. از جمله می‌توان به کتاب آشفتگی سیاسی (مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹) اشاره کرد که در فصل انتهایی خود می‌نویسد «ادعای اصلی ما این است که شبکه‌های اجتماعی به عنوان روش ماندگاری که مردم در قرن ۲۱م به وسیله آن با هم تعامل می‌کنند، نوع جدیدی از سیاست را فراهم کرده است که با آشفتگی شناخته می‌شود، یعنی پر از آشوب^۲ یا یک «دولت تضاد یا سردرگمی» (مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹: ۳۶۳).

از نظر آن‌ها شبکه اجتماعی، مانند آب‌وهوا یک سیستم هرج و مرج است که رفتاری غیرقابل‌پیش‌بینی از خود بروز می‌دهد و بر خلاف تصور کسانی که نوعی احیای حوزه عمومی را در آن مشاهده می‌کنند «جهان سیاسی شبکه‌های اجتماعی بیش از حد ناهمگون، بسیار فردگرا، پر از هرج و مرج و نامناسب برای گفتگو به منظور احیای حوزه عمومی به شکلی ارتباطاتی است.» (مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۶۶) به لحاظ ساخت اجتماعی و سیاسی به نظر مارگتس و همکاران او در مؤسسه اینترنت دانشگاه آکسفورد، آنچه در شبکه‌های اجتماعی رخ می‌دهد تداوم پلی‌گارش و پلورالیسم منفعی است که صاحب‌نظرانی مانند رابرت دال نزدیک به هفتاد سال پیش (دهه ۱۹۵۰-۶۰ میلادی) در توصیف سیستم سیاسی دموکراتیک آمریکایی تبیین کرده‌اند.

1 Mass self-communication

2 chaos



(مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۶۸) با این تفاوت که به عقیده آن‌ها شبکه‌های اجتماعی از چارچوب نهادهای سیاسی سنتی خارج شده و در ساختاری پسابوروکراتیک به پی‌گیری منافع خود مشغولند و تنها با احیای دیدگاه پلورالیسم، منتها در شکلی پسابوروکراتیک می‌توان به تحلیل آن پرداخت. (مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷۲) تفاوت این منظر با پلورالیسم سنتی به تعبیر نویسندگان در اینجاست که: «به جای بنا شدن بر ثبات و اشکال منظم انجمن‌ها، با فعالیت‌هایی مشخص می‌شود که از پایین به بالا می‌جوشد و به شدت به حوادث واکنش نشان می‌دهد. ما این مدل را پلورالیسم هرج‌ومرج می‌نامیم که فلسفه جهان نامنظم است.» (مارگتس و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۷۵) محمد رهبری، مترجم این اثر نیز خود در پژوهشی هم‌راستا با همین دیدگاه، توصیفی آنومیک، آشفته و پرهرج‌ومرج از شبکه‌های اجتماعی را با استفاده از چارچوب نظری مرتونی-دورکیمی درباره ایران ارائه داده است. (رهبری، ۱۳۹۷)

مقاله حاضر با رویکردی متفاوت بر این باور است که فهم ماهیت شبکه‌های اجتماعی در ایران و تأثیر آن در تغییر ساخت ارتباطی-اجتماعی ایران دو دهه اخیر، بحثی در جامعه‌شناسی تاریخی ایران معاصر است و علی‌رغم بینش‌های بسیار مفید دو دیدگاه مذکور، پیاده‌سازی مستقیم آن‌ها را درباره وضعیت ایرانی خام و نادرست می‌داند و در عوض، بهره‌گیری از هر دو دیدگاه را در چارچوب و ذیل زمینه جامعه‌شناختی وضع تاریخی متأخر ایران پیشنهاد می‌کند.

روش پژوهش

با توجه به ضرورت قرار دادن بینش‌های رسانه‌ای، ارتباطی و تکنولوژیک شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی در چارچوب نظریه اجتماعی ایران معاصر، مقاله حاضر برای تبیین موقعیت شبکه‌های اجتماعی در زمینه اجتماعی کنونی ایران، از سه پژوهش گسترده جامعه‌شناختی که ظرفیت تحلیل ارتباطی زیادی نیز در رابطه با مسأله ما دارند، بهره خواهد گرفت: نظریه جامعه غیررسمی فرامرز رفیع‌پور (۱۳۹۳)، نظریه جامعه شبکه‌ای قوی-دولت ضعیف در جهان سوم میگدال (Migdal, 1988) و دیدگاه سربرنی-محمدی درباره ویژگی‌های خاص میدان ارتباطی ایران در برهه انقلاب اسلامی (Serberni&Mohammadi,1994). همان‌طور که مانوئل کاستلز در مقدمه کتاب «قدرت ارتباطات» روش خود را در راستای «تبیین ساختار و پویایی فرآیند ارتباطات در بستر تاریخی» نظریه زمینه‌ای (Grounded Theory) معرفی می‌کند (کاستلز، ۱۳۹۶: سی‌وهشت)، روش این پژوهش نیز در بهره‌گیری از پژوهش‌های جامعه‌شناختی کلان و

موردی انجام شده نظریه زمینه‌ای خواهد بود، به این معنا که مرتبط‌ترین متون متناسب با مسأله تحقیق به صورت هدفمند گزینش و با تجزیه و تحلیل انتقادی متون در زمینه تجربه ایرانی، مفصل‌بندی تازه‌ای از مفاهیم ارائه شده است.

یافته‌ها

تلازم میان تحول ارتباطی و تغییر ساختاری جوامع در قرن ۲۱م به صورت گذار از جامعه توده‌ای عصر رسانه‌های جمعی به جامعه شبکه‌ای عصر ارتباطات روایتی است که به‌ویژه در دو اثری که با عنوان جامعه شبکه‌ای توسط کاستلز (Castells, 2010) و ون‌دایک (Van Dijk, 2006) منتشر شده، در ابعاد مختلف مطرح و مورد بررسی قرار گرفته است. از منظر ون‌دایک که با تأکید بیشتری بر رسانه‌ها این موضوع را بررسی کرده، جامعه توده‌ای با گسترش در مقیاس بزرگ شناخته می‌شود که در آن شرکت‌ها، ارگان‌های دولتی و سایر سازمان‌ها به بوروکراسی‌های غول‌پیکری تبدیل می‌شوند که همچون تارهای یک دولت ملی یا یک امپراتوری کل کشور را در خود می‌گیرند. جامعه توده‌ای با روابط چگال و قوی درونی، به صورتی کاملاً متمرکز، بوروکراتیک و به‌طور عمودی سازمان‌دهی می‌شود. (Van Dijk, 2006: 33) مراکز تأثیرگذاری عمده به نسبت اندکند: دولت ملی، استانی و محلی، ارتش، تعدادی کمپانی بزرگ، کلیسا یا دیگر سازمان‌های مذهبی و تعداد اندکی رسانه‌های توده‌ای. تمرکزگرایی وقتی به اوج می‌رسد که گروه کوچکی از اعضای ایزوله یا حاشیه‌ای در کنار اکثریت مرتبط به سازمان مرکزی قرار می‌گیرد و به همین دلیل چگالی و تسلط جامعه توده‌ای به نسبت جامعه شبکه‌ای بسیار بیشتر است. در دو شکل زیر ون دایک نشان می‌دهد که ساختار اجتماعی و ارتباطی جامعه توده‌ای چگونه به واسطه تحولات رخ داده در نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، در اواخر قرن بیستم در حال جایگزین شدن با جامعه شبکه‌ای است. همان‌طور که در شکل پیداست، واحدهای اجتماعی جامعه شبکه‌ای پراکنده و متفرق‌اند. بر خلاف جامعه توده‌ای که ساختار اجتماعی آن سلسله‌مراتبی است، شبکه‌ها به نسبت افقی و مسطح هستند. شبکه‌ها به‌کلی فاقد مرکز نیستند، ولی تنها یک مرکز هم ندارند. آن‌ها در واقع مثل یک تار عنکبوت، چندمرکزی هستند و برخی گره‌ها از دیگران مهم‌ترند. اقتصاد، سیاست، حکمرانی، فرهنگ و زندگی جمعی در جامعه شبکه‌ای کمتر متمرکز است و به‌جای آن ما با تعاملات و رقابت‌های مراکز متکثر با همدیگر مواجهیم. (Van Dijk, 2006: 36)

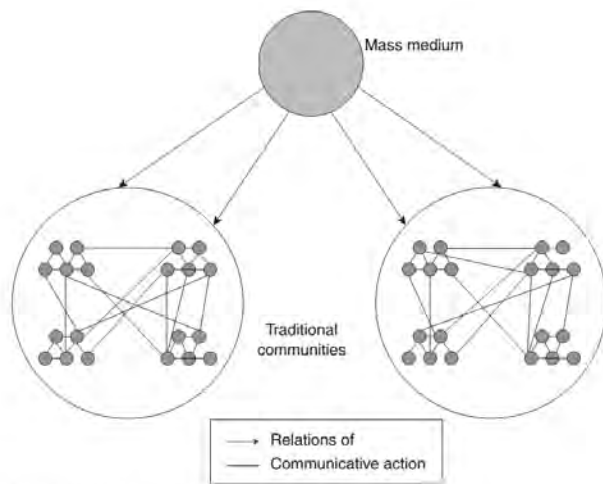


FIGURE 2.3 The structure of mass society

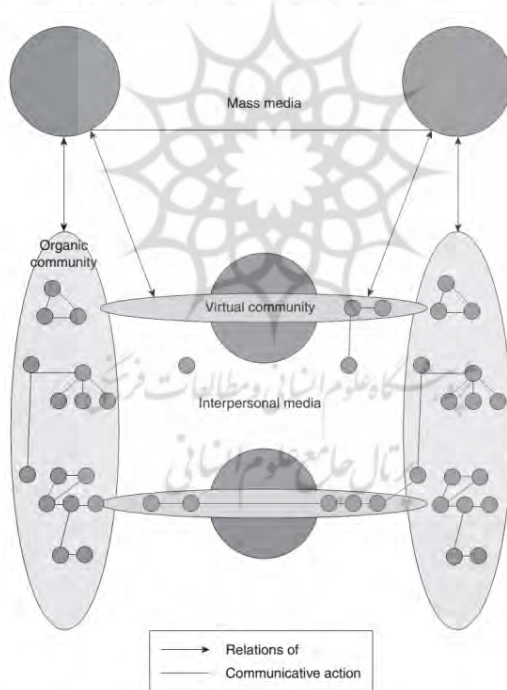


FIGURE 2.4 The structure of network society

نمودار ۲- ساختار ارتباطی جامعه توده‌ای (بالا) در مقایسه با جامعه شبکه‌ای (پایین) به نقل از (van

(Dijk, 2006: 34-35)

کاستلز نیز متناسب با همین ساخت ارتباطی جدید است که نظریه ارتباطات جمعی خودانگیز خود را در گسست از ارتباطات جمعی وسایل ارتباط جمعی سنتی مطرح می‌کند و در توصیف این تغییر اساسی در مقدمه‌اش بر ویراست دوم کتاب جامعه شبکه‌ای، می‌نویسد:

احساس سردرگمی در آغاز قرن بیست و یکم به خاطر تغییرات رادیکالیست که در قلمرو ارتباطات رخ داده و از انقلاب در تکنولوژی ارتباطی حادث شده است. شیفت از رسانه توده‌ای سنتی به سیستمی از شبکه‌های ارتباطی افقی که در اطراف اینترنت و ارتباطات بی‌سیم سازمان‌دهی شده است، با اشکال متنوعی از الگوهای ارتباطی که ایجاد کرده، تغییرات فرهنگی را از بیخ و بن متحول کرده؛ به طوری که فضای مجازی اینک به یک بعد ضروری از حیات عینی ما تبدیل شده است. تأسیس یک فرهنگ نوین بر پایه ارتباطات چندسویه و فرآیندهای اطلاعات دیجیتال یک شکاف نسلی میان آنان که پیش از عصر اینترنت (۱۹۶۹) به دنیا آمده‌اند و آن‌ها که در فضای دیجیتال بزرگ شده‌اند، پدید آورده است. (Castells, 2010, new preface)

باین‌حال پرسش اساسی پیش روی جامعه‌شناسی که می‌کوشد چارچوب نظری خود را با شاکله اجتماعی ایران معاصر همسو کند، اینجاست که تا چه میزان می‌توان چنین گذاری از جامعه توده‌ای به جامعه شبکه‌ای را امری نو و بی‌سابقه و پدید آمده بر اثر تغییر ساختار اقتصادی و ارتباطی و به‌ویژه فناوری‌های نو در جامعه ایران تلقی کرد؟ نگارنده بر این باور است که مطالعات جامعه‌شناختی که با رویکرد تاریخی در جهت کشف منطق تحولات اجتماعی در ایران حرکت کرده‌اند، به‌خوبی نشان می‌دهند که نه‌تنها تصور ایران به عنوان جامعه‌ای توده‌ای در قرن بیستم و مستحدث بودن و وارداتی بودن جامعه شبکه‌ای در قرن بیست‌ویکم نادرست است، بلکه نوعی دوگانگی ساختاری میان جامعه شبکه‌ای غیررسمی و جامعه سلسله‌مراتبی و توده‌ای رسمی، از ویژگی‌های بنیادین و قدیمی ریخت‌شناسی جامعه معاصر ایران است و تحولات فناورانه تنها نحوه بروز این ساختار قدیمی را متناسب با وضعیت جامعه و امکانات فناورانه به‌روز کرده است.

اگرچه پژوهشگرانی چون مسعود کمالی (۱۳۸۱) و مهدی نجف‌زاده (۱۳۹۵) تا حدودی به این دوگانگی ساختاری توجه کرده‌اند، اما این فرامرز رفیع‌پور است که در اثر خود با طرح نظریه جامعه غیررسمی (رفیع‌پور، ۱۳۹۱: ۸۱۱)، ریشه‌های تاریخی و منطق تحولات ساخت دوگانه جامعه ایرانی را به طور تفصیلی مورد واکاوی قرار داده است. بر پایه دیدگاه وی ارائه تصویری یکپارچه از دولت-ملت ایرانی به مثابه جامعه توده‌ای که به طور کامل در دولت مرکزی ادغام شده نادرست است، بلکه به طور تاریخی تضادی نهادینه میان جامعه رسمی که حول بوروکراسی



دولت شکل می‌گیرد و جامعه غیررسمی که خارج از مناسبات آن زیست می‌کند، در جامعه معاصر ایران وجود و تداوم داشته است. رفیع‌پور ریشه‌های این دوگانگی را در دوران قاجار و دوگانگی قدرت میان دولت مرکزی از یکسو و شبکه روابط علما-بازار جستجو می‌کند و معتقد است ایران‌شناسان انگلیسی قرن نوزدهم یعنی سرجان ملکم، سر پرسی ساکس، لرد کرزن، ادوارد براون و به تبع آن‌ها آن لمبتون، خیلی زود این دوگانگی ساختاری در جامعه ایران را کشف کردند و آنرا مبنای سیاست‌گذاری استعماری بریتانیا قرار دادند. (رفیع‌پور، ۱۳۹۱: ۱۲۴)

رفیع‌پور با تصریح بر اینکه تضاد میان جامعه رسمی و غیررسمی مهم‌ترین ساختمان استاتیک و موتور دینامیک اجتماعی در ایران معاصر بوده است، برخی ویژگی‌های متمایز سازمان‌دهی اجتماعی در این دو ساختار را چنین تشریح می‌کند:

- در بخش غیررسمی سازمان‌دهی:
- خودجوش، سریع، بی‌تکلف است
- نقش‌های افراد تعریف شده است. کسی دیگری را تحقیر نمی‌کند و احترام بی‌جا هم نیست
- کسی برای گرفتن امتیاز مادی کار نمی‌کند
- تفاوت امتیازی میان نقش‌ها وجود ندارد
- قواعد رفتاری نانوشته اما بسیار مؤثر و کارآمد و مورد رعایت همه است
- کنترل جامعه به طور درونی و غیررسمی است. یک میل درونی به هم‌جواری وجود دارد
- روابط افقی، رفاقتی، صمیمانه است
- الفت، اعتماد و کمال ایثار در جمع ارائه می‌شود
- اما در مقابل در بخش رسمی سازمان‌دهی چنین است:
- به طور رسمی بر اساس یک برنامه و اهدافی از بالا به پایین تعیین شده است
- اهداف پشت دستورات همیشه و به طور قابل قبول مشخص نیستند
- امتیازات بر حسب همین قواعد نوشته شده روی کاغذ توزیع می‌شود
- قواعد رفتاری بر اساس ضوابط هستند
- سازمان به طور رسمی با ابزار بیرونی کنترل می‌شوند
- روابط عمده‌تأ عمودی و بالا به پایین است
- سلسله‌مراتب وجود دارد. هرکس بالاتر باشد تکلیف و وظیفه بیشتر و در مقابل حقوق و امتیاز بیشتر دارد (رفیع‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۷)

رفیع پور معتقد است که به چند دلیل به طور تاریخی در ایران «قدرت بخش غیررسمی عموماً بیشتر از قدرت بخش رسمی است»: اول آنکه ریل گذاری دولت و بخش رسمی در ایران از ابتدا استعماری و وارداتی بوده و نه در جهت تأمین نیازهای بخش غیررسمی، بلکه در جهت مانع تراشی و تأمین منافع طبقه اشرافیت حاکم و استعمارگران طراحی شده و تداوم داشته است (رفیع پور، ۱۳۹۱: ۱۳۹). دوم آنکه مردم ایران بسیار متمایل به پیروی از قواعد رفتاری باهم جوری هستند که به طور درونی و خودجوش در جامعه پدید می آید و امورات خود را به این شیوه پیش می برند. سوم اینکه درست برعکس، مردم ایران «از قواعد رفتاری که از بیرون (از طریق قانون و حکومت = بخش رسمی) برای آنها تعیین می شود، هرچند هم که خوب باشد، عموماً از آنها منجزند. زیرا حکومتها به طور معمول در گذشته بر اساس تمایل مردم بر روی کار نیامده و مشروعیت لازم را نداشته اند و عموماً به نیازها، خواسته ها و مسائل مردم بی توجه بوده اند و مهم تر از همه برای دستیابی به اهدافشان همواره به طور سنتی از استبداد استفاده کرده و بدین دلیل مورد تنفر مردم بوده اند.» (رفیع پور، ۱۳۹۱: ۱۴۷) بعلاوه رفیع پور معتقد است که این تضاد طبیعی و تاریخی در ساختار جامعه ایرانی در یک طرح استعماری مداوماً در مقاطع مختلف نیز با مداخله استعمارگران تشدید و تقویت شده است و بر همین سیاق حوادث مهم یکصدساله اخیر - از کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب اسلامی تا دوم خرداد ۷۶ و حوادث ۸۸ - را مورد تحلیل قرار می دهد.

دیدگاه رفیع پور درباره ساخت دوگانه یا دوگانگی ساختاری جامعه ایرانی همسویی زیادی با دیدگاه جوئل میگدال (Migdal, 1988) درباره «جامعه های قوی و دولت های ضعیف در جهان سوم» دارد، هرچند میگدال نتایج خود درباره ساختار دوگانه جوامع جهان سوم را از بررسی روابط دولت و جامعه در چهار کشور هند، مصر، مکزیک، اسرائیل و سیرالئون در قرن بیستم و به ویژه سال های پس از جنگ جهانی دوم به دست آورده است. میگدال متأثر از وبر تیپ ایده آل نهاد دولت را چنین تعریف می کند: «سازمانی متشکل از عوامل متعددی که توسط رهبری دولت (قوه مجریه) هدایت و هماهنگ می شود، رهبری که توانایی یا اقتدار لازم برای ایجاد و پیاده سازی فرامین اجباری برای همه مردم و همه نهادهای اجتماعی موجود در یک قلمروی مرزی مشخص را دارد و در صورت لزوم، برای پیمودن راه خود از اهرم زور نیز استفاده می کند.» (Migdal, 1988: 19)

میگدال در نظریه خود نشان می دهد که علی رغم میل دائمی و همیشگی دولت ها برای



مهندسی اجتماعی و تحت انقیاد درآوردن جامعه، موضوع جالب توجه در مورد کشورهای جهان سوم، ناتوانی رهبران دولتی در دست یافتن به سلطه‌ایست که در منطقه وسیع تحت حاکمیت خود تلاش در اعمال آن دارند. از نظر او ظرفیت دولت (یا ناتوانی او در اینجا) به‌ویژه میزان توانایی دولت در پیاده‌سازی سیاست‌های اجتماعی و بسیج عمومی به ساختار جامعه وابسته است. او این ساختار خاص جهان‌سومی را «جامعه شبکه‌ای یا تار عنکبوتی»^۱ می‌نامد. بی‌تأثیری رهبران دولتی که با موانع نفوذناپذیری در برابر استیلای دولتی مواجه می‌شوند، در طبیعت جوامعی ریشه دارد که با آن مواجهند: مقاومتی که از بزرگان، زمین‌داران، رؤسا، دهقانان ثروتمند، رؤسای قبایل، زعیما، افندی‌ها، خان‌ها، کولاک‌ها و کاشیک‌ها (و به‌طور کلی بزرگ‌مردان)^۲ درون سازمان‌های اجتماعی مختلف جهان‌سومی، برمی‌خیزد. (Migdal, 1988: 33)

دولت در جهان سوم تنها یکی از اضلاع محیط اجتماعی پرتضادی است که به صورت منازعه‌ای دائمی برای تعیین اینکه زندگی چگونه باید سامان بیابد، در جریان است. به تعبیر وی:

بسیاری از کشورهای جهان سوم با وضعیتی که در غرب و بلوک سوسیالیستی می‌شناسیم تفاوت دارند، نه به خاطر تفاوت در میزان کنترل اجتماعی‌ای که اعمال می‌شود، بلکه از جهت توزیع و تمرکز در این کشورها. هر دو نوع این جوامع بسیار متمرکز و پراکنده، می‌توانند «قوی» در نظر گرفته شوند از این جهت که سطح کنترل اجتماعی در آن‌ها بالاست. تفاوت آن‌ها اینجاست که در یکی ساختار هرمی جامعه، کنترل اجتماعی را در رأس هرم، در دولت، متمرکز کرده است، در حالی که در دیگری کنترل اجتماعی از خلال نهادهای اجتماعی نسبتاً مستقلی پخش می‌شود... جوامع قوی جهان‌سومی خمیری‌طور نیستند که توسط دولت با منابع فنی کافی، توانایی‌های مدیریتی و پرسنل متعهد ذوب شوند (و در آن ادغام شوند). مجموعه‌ای از سازمان‌های اجتماعی، از گروه‌های خانوادگی کوچک گرفته تا قبایل بزرگ و گروه‌های وسیع قومیتی در برابر شخم خوردن حالتی ستیزه‌جویانه دارند و در برابر سیاست‌های اجتماعی یا حتی امواج شهری شدن و صنعتی شدن به راحتی متلاشی نمی‌شوند. به همین خاطر است که سرسختی این گروه‌های اجتماعی و رهبران متنفذ آن‌ها مقامات رسمی دولتی را خشمگین می‌کند. (Migdal, 1988: 34-35)

1 Weblike Societies

2 Kulak (اربابان روسی)

3 Caciques (اربابان در امریکای لاتین)

4 Strongmen

برخلاف هرم آشنای اجتماعی در بسیاری از جوامع غربی، جوامع جهان‌سومی متعددی حالت پیچیده و انعطاف‌پذیر تار عنکبوتی دارند. میگدال این جامعه شبکه‌ای را چنین توصیف می‌کند که در آن یکی می‌تواند در گوشه‌ای از شبکه منزوی شود و باقی شبکه هم مثل تار عنکبوت میان شاخه‌ها آویزان باشد؛ یا اینکه در مرکز شبکه بایستد و برای تداوم آن بکوشد تا رشته‌ها را به هم متصل کند. در این مدل برخی گره‌ها آشکارا اهمیت بیشتری از بقیه دارند اما اغلب حیات کل شبکه وابسته به یک گره خاص نیست. تکثر و واگرایی زبانی و قومی در کشورهای جهان سوم با دولت-ملتهای غربی قابل مقایسه نیست و در مقایسه با ساخت یکپارچه آن‌ها، نهادهای اجتماعی نسبتاً مستقلی در بخش‌های مختلف شبکه وجود دارد. (Migdal, 1988: 37) معضله اصلی رهبران دولتی در کشورهای جهان سوم برای اعمال مطلوب کنترل اجتماعی به همین موقعیت متفاوت دولت در ساخت تار عنکبوتی برمی‌گردد.

از نظر میگدال این یک اشتباه شایع در جهان سوم است که با تکیه بر فرض توانایی بی‌حد دولت، اهمیت نهادهای کوچک محلی که در برابر واگذاری کنترل اجتماعی خود به دولت مقاومت می‌کنند و با لجاجت از قواعد درونی و خویش‌فرمای خود در برابر احکام دولتی صیانت می‌کنند، نادیده گرفته می‌شود. این تلاش‌ها به‌ویژه از نظر مرکز‌نشینانی که کمتر پایتخت را ترک می‌کنند، بی‌معنی و بی‌نتیجه به نظر می‌رسد و برعکس به دولتمردان آموخته می‌شود که چگونه با فن‌های مشخصی می‌توان این مقاومت‌ها را به راحتی در هم شکست. میگدال بر خصلت غیررسمی این کنش و واکنش‌های اجتماعی در ساختار دوگانه جهان‌سومی نیز تأکید می‌کند: «این پرکسیس‌های مقاومت اجتماعی در برابر اراده به تسلط دولتی، به میزان زیادی شخصی و حاشیه‌ای هستند و در چارچوب تقسیمات اجتماعی مرسوم قرار نمی‌گیرند. تا زمانی که مشارکت‌های آن‌ها در بخش «پسماند»^۱ قرار می‌گیرد، تأثیر عمل آن‌ها بر قلمروی ملی ناچیز است. تنها وقتی می‌توانند در عرصه ملی تأثیری داشته باشند که رهبران محلی از طریق مجاری رسمی حقوقی و مالی‌ای کار را دنبال کنند که توسط مقامات دولتی برای جلوگیری از مخالفت صریح و آشکار با رهبری ملی در شرایط وخیم و اضطراری، باز نگه داشته شده‌اند.» (Migdal, 1988: 36)

بر پایه تصویر متفاوتی که میگدال ارائه می‌کند، می‌توان با اطمینان استدلال کرد که چرا دیدگاه‌های جامعه‌شناختی غربی چه زمانی که در ایستارهای قرن بیستمی و از برج عاج دولت‌های توسعه‌گرا، جوامع جهان‌سومی را به عنوان جوامع توده‌ای ادغام شده در هرم متمرکز

دولتی می‌دیدند و می‌خواستند در اشتباه بودند و چه اکنون که گذار به جامعه شبکه‌ای را امری نو و وارداتی در جوامع غیرغربی تلقی می‌کنند:

دیدگاه غربی بر پایه تفکیک «طبقات اجتماعی» و «موجودیت‌های ملی» استوار شده و تغییرات اجتماعی را این‌طور می‌فهمد که مرکز، پیرامون را تصرف می‌کند یا بخش‌های مدرن با بخش‌های سنتی می‌ستیزد و آن‌ها را کنار می‌گذارد یا تضادی میان طبقات رخ می‌دهد. از منظر ما (غربی‌ها) سیاست آن چیزی است که در پایتخت، افسار قدرت را در دست گرفته و مشخص می‌کند کدام طبقه بر طبقات دیگر مسلط است یا کدام اقتدار مرجعی، ارزش‌ها را تعیین می‌کند. چشمان ما عادت کرده به دنبال توپ بگردد، ولی متوجه نیستیم که ممکن است اصلاً توپ در دست یک نفر نباشد، یعنی یک اداره‌کننده واحد قدرت در کار نباشد. در جهان سوم ممکن است هم‌زمان چند توپ در زمین باشد. در جامعه شبکه‌ای همچنین کنترل اجتماعی تکه‌تکه و ناهمگون است. این به آن معنا نیست که حاکمیتی در کار نیست، چرا عمده مردم ذیل حاکمیتی هستند، ولی تخصیص ارزش‌ها متمرکز نیست. چندین سازوکار عدالت باهم کار می‌کنند. این عینک جدید می‌تواند بینش‌های به‌کلی متفاوتی درباره اپنرسی سیاسی و تغییرات سیاسی در اختیار ما قرار دهد. (Migdal, 1988: 38-39)

اگرچه سمیعی اصفهانی (۱۳۸۷) و همین‌طور عباسی شاهکوه (در همکاری با شریعتی و نجف‌زاده) در مقالات مختلفی کوشیده‌اند نظریه «جامعه قوی، دولت ضعیف» را در جامعه‌شناسی ایران معرفی و به کار بندند، اما آن را منحصر در تبیین نیروهای سنتی و ساختار پیشامدرن ایرانی به‌ویژه در دوره قاجار و بقایای آن در دوره پهلوی اول کرده‌اند (عباسی، ۱۳۹۵ / شریعتی و عباسی، ۱۳۹۴ / نجف‌زاده و عباسی، ۱۳۹۲ / شریعتی و عباسی، ۱۳۹۳) و حال آنکه دیدگاه میگدال مشخصاً درباره نیمه دوم قرن بیستم و دوره استقلال کشورهای جهان سوم از استعمار انگلیسی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و استقرار دولت‌های مدرن توسعه‌گراست و به همین دلیل دیدگاه رفیع‌پور که این دوگانگی ساختاری را به عنوان ویژگی تاریخی جامعه ایرانی تا پیروزی انقلاب اسلامی و سال‌های پس‌از آن مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد به دیدگاه میگدال نزدیک‌تر است.

به لحاظ ارتباطی اما پژوهشی که بدون استفاده از دیدگاه میگدال به نتایجی مشابه آن رسیده است و درواقع نوعی کاربست دیدگاه میگدال در حوزه رسانه و ارتباطات می‌تواند تفسیر شود، پژوهش سربرنی-محمدی (1994) است که به‌نوعی شکست رسانه دولتی غول‌پیکر جامعه رسمی یعنی تلویزیون را در برابر رسانه‌های کوچک جامعه شبکه‌ای غیررسمی یعنی نوار ضبط‌صوت و

تلفن، در برهه انقلاب اسلامی سال ۵۷ بررسی می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که نه تنها جامعه ایرانی دولت-ملت یکپارچه توده‌ای مفروض صاحب‌نظران قرن بیستمی عصر تلویزیون نیست که با ورود شبکه‌های اجتماعی دچار آنومی و بهم‌ریختگی مناسبات رسمی شود، بلکه اساساً در ساختاری وارونه همواره در مجاری غیررسمی و در چالش و تضاد با جامعه و رسانه رسمی و با ساختاری مشابه جوامع شبکه‌ای با مختصاتی خودجوش، شبکه‌ای، مقاومتی، هویت‌گرا، خودمختار، متکی بر احساسات و ارزش‌های جمعی و بیرون از نظامات بوروکراتیک و سلسله‌مراتبی به حیات خود ادامه داده و با همین روش انقلابی بزرگ را نیز به پیروزی رسانده است.

سربرنی و محمدی با توجه به این نکته از والتر اونگ^۱ که «رسانه‌های (جمعی) در جریان (گسترش فرآیند ارتباطات جمعی) جایگزین همدیگر نمی‌شوند، بلکه صرفاً به شکل‌گیری یکدیگر کمک می‌کنند» به‌ضرورت روش‌شناختی ابتدای تحلیل ارتباطی بر جامعه‌شناسی نیروهای اجتماعی در ایران آگاهند، چرا که به زعم آن‌ها «پویش توسعه ارتباطات در جهان سوم، پویشی مبتنی بر گسترش مستقل و طبیعی رسانه‌ها نبوده است، بلکه پیوند نزدیکی با فرآیندهای گسترده‌تر توسعه اجتماعی، اقتصادی و منازعات سیاسی داشته است که خود این‌ها نیز به نحو پیچیده‌ای با روابط بین‌المللی درهم‌تنیده شده‌اند» (سربرنی و محمدی، ۱۳۸۱) سربرنی و محمدی همین رویکرد را درباره انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به کار می‌برند و در جمع‌بندی آن اثر در فصلی با عنوان «اهمیت تجربه ایران»^۲ درباره روش‌شناسی خاصی که اتخاذ کرده‌اند، تصریح می‌کنند: «ما با قرار دادن ارتباطات در متن دینامیک اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برآمده از تحلیل جزئیات تاریخی کوشیدیم که علیه این دیدگاه حرکت کنیم که ارتباطات را یک قلمروی مجزای مطالعاتی فرض می‌کند. درواقع بسیاری از نظرات، «قدرت» رسانه‌های توده‌ای را پیش‌فرض می‌گیرند دقیقاً به این دلیل که تحلیل نهاد رسانه‌های جمعی در جوامع غیرغربی اغلب با دیدگاهی غیرتاریخی و غیرتحلیلی و برآمده از چارچوب‌ها و مفروضات و روش‌های تحقیق غربی انجام می‌شود و زمینه ساختار اجتماعی، تاریخی و بین‌المللی کاملاً متفاوت این جوامع را در نظر نمی‌گیرند. (Serberni&Mohammadi, 1994:189) نتیجه پژوهش سربرنی و محمدی در یک کلام در عنوان کتاب نمایان است: «رسانه‌های کوچک، انقلاب بزرگ»^۳. درواقع از نظر آن‌ها کلیت تقابل نیروهای انقلابی با رژیم پهلوی را، می‌توان به صورت تقابل میان

1 Ong

2 The importance of the Iran experience

3 Small media, Big revolution

رسانه‌های کوچک و تلویزیون به تصویر کشید:

تحلیل نزدیک‌تر از علل و دینامیسم انقلاب ایرانیان نشان می‌دهد ارتباطات رسانه‌ای هم برای شاه و هم برای انقلابیون اهمیتی مرکزی داشته است: از یکسو نهاد دولتی رسانه‌های ارتباط جمعی که برنامه نوسازی شاه را تبلیغ می‌کردند و دلالتان مصرف کالاهای فرهنگی غربی در ایران بودند؛ و از سوی دیگر نوارهای ضبط صوتی و خطوط تلفن بین‌المللی که صدای آیت‌الله خمینی را به خانه‌ها می‌بردند و از این طریق دشمنی با دیکتاتوری و وابستگی فرهنگی را به یک هویت جمعی و اعتراضی تبدیل می‌کردند. این «رسانه‌های کوچک» یک حوزه عمومی سیاسی پدید آوردند، آن‌ها کانال‌هایی از مشارکت بودند، شبکه‌های فرهنگی و الگوهای ارتباطی از پیش موجود را امتداد دادند و به موتور محرک گفتمانی اعتراضی مبدل شدند که توانست جنبشی توده‌ای را علیه رژیم بسیج کند. این رسانه‌های کوچک را هم‌زمان باید چند چیز تلقی کرد: هم فناوری‌ها یا کانال‌های ارتباطی، هم شبکه همبستگی سیاسی و هم حاملان گفتمان مخالفت. این چنین ابزارهای بسیار مدرن رسانه‌ای که غنائم توسعه وابسته رژیم بودند به منادیان یک جنبش سنت‌گرای عامه‌پسند تبدیل شدند. از بسیاری جهات این یک انقلاب (پسا) مدرن بود، چراکه به تعبیر فرد هالییدی^۱ «انقلاب ایران نه صرفاً در ویژگی‌های سنتی آن و نه صرفاً در ویژگی‌های مدرن آن، بلکه در تعامل آن دو ریشه داشت». خلاصه سخن اینکه تنها یک رویکرد غنی فرهنگی که با تاریخ شکل گرفته باشد می‌تواند فراسوی دیدگاه‌های سطحی و جانبدارانه تکنولوژیک، موقعیت رسانه‌های کوچک در شبکه پیچیده اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ارتباطات ایران را درک کند. (تأکید از من است xx, 1994, Serberni & Mohammadi).

یافته سربرنی و محمدی درباره ماهیت میدان ارتباطی جامعه ایرانی که در یک‌سوی آن رسانه توده‌ای تلویزیون با ویژگی‌های دولتی، متمرکز، توده‌ای، رسمی، بوروکراتیک و به لحاظ سازمانی غول‌پیکر و در سوی دیگر رسانه‌های کوچک نوار، ضبط صوت، پلی‌کیپی و تلفن بین‌المللی با ویژگی‌های فردی، نامتمرکز، شبکه‌ای، غیررسمی، خودجوش، خانگی، مبتنی بر سوژگی شهروندی و به لحاظ تشکیلاتی داوطلبانه قرار دارد، شاهدی جدی بر مدعای این مقاله به نظر می‌آید که گذار به جامعه شبکه‌ای با ارتباطات جمعی خودانگیز در جامعه ایران سابقه دارد و از زمینه‌های ساختاری عمده در پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷ محسوب می‌شود. باین حال

پژوهش آن‌ها از جهت تحلیل جامعه‌شناختی و تاریخی این ساخت دوگانه ارتباطی در جامعه ایران از قوت چندانی برخوردار نیست و به‌جای تحلیل مناسبات اجتماعی و اقتصادی به سمت بررسی نتایج فرهنگی، هویتی و ایدئولوژیک این نبرد رسانه‌ای کشیده می‌شود. در واقع خصلت پسامدرن جامعه شبکه‌ای ایرانی که در فراز نقل شده از سربرنی و محمدی مورد توجه آن‌ها قرار گرفته بود، در تحلیل نهایی به جمعی ناهم‌جور از یک فرم سنتی-بدوی و یک فرم مدرن-پوپولیستی از محتوای اسلامی و نتایج سیاسی رسانه‌های کوچک فروکاسته می‌شود.

(Serberni&Mohammadi,1994:190-193)

با مفصل‌بندی مجدد مقولاتی که سه چارچوب نظری بیان شده در اختیار ما قرار می‌دهند می‌توان این نظریه زمینه‌ای را استنتاج کرد که جامعه غیررسمی ایرانی جامعه‌ای شبکه‌ایست که متناسب با سلوک اجتماعی خود ابزارهای ارتباطی با ظرفیت‌های شبکه‌ای متناسب را برای ارتباط‌گیری و بیان رسانه‌ای خود به کار گرفته است. از این حیث تقابل میان رسانه‌های دولتی توده‌ای با قابلیت انتشار فراگیر از فرستنده متمرکز (برادکستینگ) به‌ویژه تلویزیون؛ و رسانه‌های کوچک شبکه‌ای، همواره میدان اصلی منازعات اجتماعی-ارتباطی در تاریخ معاصر ایرانی بوده‌اند و دقیقاً بر همین مبناست که شبکه‌های اجتماعی به واسطه قابلیت‌های شبکه‌ای و ارتباطات جمعی خودانگیز بسیار بالایی که دارد، این‌چنین مورد استقبال جامعه ایرانی واقع شده و در ساختار اجتماعی-ارتباطی ایرانی جذب شده است. این آشکارا در مقابل دیدگاه شایعی است که اگرچه شبکه‌های اجتماعی ایرانی را یک مورد بسیار خوب از شکل‌گیری ارتباطات جمعی خودانگیز و خودجوش در استقلال از دولت می‌داند اما این تغییر اجتماعی را به طور کامل به زیرساخت فناوریانه اینترنت مربوط می‌کند. به عنوان نمونه بابک رحیمی در مقاله سیاست اینترنت در ایران (Rahimi, 2008) معتقد است مورد ایران به‌خوبی ظهور یک فرم جدید از سیاست اطلاعاتی در سطح جهانی را نشان می‌دهد که در چارچوب آن دولت‌ها نمی‌توانند مخالفت‌ها را در فضای مجازی مورد نظارت و تحت تسلط خود قرار دهند. رحیمی اما این را مشخصاً به تحول فناوری در شبکه سایبری و پدیداری عصر اطلاعات و جامعه شبکه‌ای نوظهور مربوط می‌داند و امکاناتی که اینترنت در جهت گسترش اطلاعات و ایجاد سایت‌های جدید اعتراضی فراهم کرده و کنترل دولتی را به چالش کشیده است. (Rahimi, 2008: 51) وی در توصیف ویژگی‌های شبکه مجازی ایرانی در اینترنت و تأثیر آن بر به هم ریختن درک متعارف ما از روابط دولت و جامعه می‌نویسد:



ما با این ویژگی عجیب و غریب مواجهیم که حسی از از کار افتادن زمان و مکان پدید می‌آورد و به فرآیند مجازی‌شدنی مربوط است که کنش‌ها و روابط پنهانی برآمده از نقاط نامعلوم را به شیوه‌ای مبهم و موهوم به هم متصل می‌کند، گویی که در آن واحد یک نفر در همه جا وجود دارد. مرکز در همه جا هست ولی در عین حال هیچ جا هم نیست، به‌ویژه در یک جای بخصوص. از این منظر خاصیت واقعیت مجازی مستقل از دولت این است که اعتراضات را از یک زمان و جای مشخص جوری به همدیگر پیوند می‌دهد، توزیع می‌کند و تعمیم می‌دهد که به صورت یک کل یکپارچه عمل می‌کند. در سطح سیاسی، این فرآیند مرکز‌دایی نگاه متعارف ما به تعامل سیاسی و قدرت دولتی که عادت کردیم بر فراز رفتارهای فردی ببینیم، تغییر می‌دهد. رابطه میان عاملیت سیاسی و جنبش‌های اجتماعی به وضعیتی مرکز‌دایی شده و متلاشی شده درآمده است. اینترنت امکان تغییراتی را فراهم کرده که از به هم پیوستن سوژه‌های منفرد به همدیگر در فضای مجازی پدید می‌آید. مورد ایران به خوبی نشان می‌دهد که اینترنت در برابر یک ساخت تک‌مرکزی مقاومت نشان می‌دهد. افراد در آن در برابر شئون اخلاقی و هویتی رسمی که دولت آن‌ها را در تمام سطوح اجتماعی الزامی می‌داند، مقاومت می‌کنند و با هویت‌های «غیررسمی»^۱ در آن حضور می‌یابند. اصطلاح «مقاومت»^۲ نشان می‌دهد که ما با انواع و اقسام شیوه‌هایی مواجهیم که سوژه سایبری می‌کوشد خود را با آن به شیوه‌ای نامتعارف بیان کند. (Rahimi, 2008: 52)

مشخصاً توصیف رحیمی از فضای مجازی ایرانی و تأثیر آن در تغییر معنای امر اجتماعی کاملاً همسو با توصیفی است که ما از جامعه شبکه‌ای غیررسمی ایرانی در این مقاله آوردیم. بنابراین از منظر این مقاله جامعه شبکه‌ای ایرانی را باید پدیده‌ای قدیمی دانست که این بار در قامتی مجازی، حیات تاریخی خود را به صورت شبکه‌های اجتماعی ادامه می‌دهد.

جمع‌بندی

در این مقاله دیدیم که میان آن دیدگاه قرن بیستمی درباره قدرت و وسایل ارتباط جمعی در شکل‌دهی افکار عمومی و مهندسی اجتماعی-فرهنگی یک دولت-ملت یکپارچه، و تصور هر می و متمرکز از قدرت، کنترل و ساختار اجتماعی در جوامع غربی رابطه‌ای متناظر وجود داشته که در قرن ۲۱م با تحول در فناوری ارتباطی و انتقال از عصر تلویزیون به عصر ارتباطات و اینترنت و

1 not authentic

2 resistance

گذار از جامعه توده‌ای به جامعه شبکه‌ای به‌طورجدی به چالش کشیده شده است. از نتایج این تغییرات، آگاهی به ضرورت بازسازی پیوند ارتباطات و جامعه‌شناسی و قرار دادن تحلیل ارتباطی در زمینه جامعه‌شناختی بومی و تاریخی ایران است و بر همین مبناست که برای درک، معرفی و تحلیل موقعیت شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی سه نظریه اجتماعی در جامعه‌شناسی ایران (رفیع‌پور/ میگدال/ سربرنی-محمدی) را به صورت هدفمند برگزیدیم که تصویر یکپارچه و هرمی از دولت-ملت توده‌ای را زیر سؤال برده از وجود یک جامعه شبکه‌ای غیررسمی در ایران معاصر سخن گفته‌اند.

کنار هم گذاشتن این سه پژوهش و مفصل‌بندی مجدد آن‌ها به روش نظریه زمینه‌ای در جهت بررسی رابطه میان میدان اجتماعی و میدان ارتباطی نشان می‌دهد که پیروزی رسانه‌های کوچک شبکه‌ای و پراکنده بر رسانه دولتی متمرکز تلویزیون در انقلاب اسلامی یکی از مهم‌ترین نمودهای قدرتمندی جامعه غیررسمی در ایران و شیوه‌های ارتباطی خاص آن است. درواقع با توجه به تئوری جامعه غیررسمی می‌توان چنین گفت که جامعه ایران به طور سنتی یک جامعه شبکه‌ای است که همواره از ظرفیت‌های پیرامونی خود برای شکل دادن به ارتباطات جمعی خودانگیز خود بهره گرفته است و فضای مجازی نیز تنها یکی از ظرفیت‌های تازه در جهت همین دینامیسم تاریخی است. اگر تلویزیون، رسانه جامعه رسمی ایران است، شبکه‌های اجتماعی نیز رسانه جامعه غیررسمی ایران محسوب می‌شوند. بنابراین پس از شناخت ویژگی‌های شبکه‌ای و ارتباطات خودانگیز جامعه غیررسمی ایرانی که به‌ویژه در مقاومت و ستیز با رسانه متمرکز جامعه رسمی محتوای خود را در عرصه‌های مختلف می‌سازد، بحث درباره شبکه‌های اجتماعی خودبه‌خود به شعبه مهمی از «جامعه‌شناسی جامعه غیررسمی» منتقل می‌شود. ساختار دوگانه جامعه ایرانی اگرچه همان‌طور که رفیع‌پور (۱۳۹۳) هم نشان داده، بسیار پایدار و مستحکم است و تحت تأثیر تغییرات سیاسی و فرهنگی روبنایی تغییر نمی‌کند، اما از حیث ساختار گره‌ها و به تعبیری کاستلری سویچرهای اصلی، گفتمانی که حمل می‌کند، شیوه‌های به اشتراک‌گذاری و استراتژی مقاومتی که در برابر قدرت رسمی از خود بروز می‌دهد، تحولات بسیاری را در چنددهه اخیر پشت سر گذاشته که کمتر مورد پژوهش جامعه‌شناختی قرار گرفته است.^۱ به همین دلیل

۱ مقاله «نیروهای اجتماعی شبکه‌ای، مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی ایران» نوشته محمد توحید فام (۱۳۹۲) از معدود آثاری است که در تلاش برای صورت‌بندی منطق متمایز جامعه شبکه‌ای ایران نوشته شده است. باین‌حال چون این مقاله دوگانگی ساخت اجتماعی ایران در تاریخ معاصر را شناسایی نمی‌کند، مرز میان دولت-جامعه رسمی

رشد علمی تحلیل و سیاست‌گذاری فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی در ایران به طور کامل منوط به جبران عقب‌ماندگی در حوزه مطالعاتی پیچیده‌ای به نام «جامعه‌شناسی جامعه غیررسمی ایرانی» خواهد بود.

منابع

- آقاسی، محمد (۱۳۹۶) **افکار عمومی اعتراضی ایرانی**، گذار از جامعه تله‌ماتیکی به جامعه تلگرامی، منتشرشده در اعتراضات و ناآرامی‌های دی‌ماه ۱۳۹۶، به اهتمام ابراهیم حاجیانی، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- اسلامی، روح‌الله (۱۳۹۳) **رهایی یا انقیاد**، فلسفه سیاسی تکنولوژی اطلاعات در قرن بیستم، تهران، تیسرا
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۹) **افکار عمومی و امنیت ملی**، منتشر شده در افکار عمومی در ایران (مجموعه مقالات تاجیک، فکوهی، افتخاری، خانیکی و متقی)، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان
- تامپسون، جان ب (۱۳۹۶) **رسانه‌ها و مدرنیته؛ نظریه اجتماعی رسانه‌ها**، ترجمه مسعود اوحدی، انتشارات سروش
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۳) **دریغ است ایران که ویران شود: جنگ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، یک الگو تحلیلی**، تهران، شرکت سهامی انتشار
- رهبری، محمد (۱۳۹۷) **شبکه‌های اجتماعی مجازی و آنومی‌های نوظهور ایران**، تهران، انتشارات کویر
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۸) **شبکه‌های خشم و امید؛ جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت**، ترجمه مجتبی قلی‌پور، تهران، نشر مرکز
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۶) **قدرت ارتباطات**، ترجمه حسین بصیریان جهرمی، انتشارات علمی فرهنگی
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱) **جامعه مدنی، دولت، نوسازی در ایران**، ترجمه کمال پولادی، تهران، باز
- لازار، ژولیت (۱۳۸۰) **افکار عمومی**، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، نشر نی
- مارگتس، هلن؛ جان، پیتر؛ هیل، اسکات و یاسری، طاها (۱۳۹۹) **آشفستگی سیاسی**، ترجمه محمد رهبری، تهران، کویر

و جامعه سیاسی غیررسمی را درهم‌آمیخته است. با این حال نکات بدیع آن مقاله و به‌ویژه توجه به‌ضرورت وارد کردن مفهوم امر سیاسی و پرهیز از دوگانه‌سازی‌های ایدئولوژیک و مدرن در جامعه‌شناسی ایران معاصر، با اعمال ملاحظاتی این مقاله را به یکی از مطالعات روش‌شناختی پیشرو در حوزه «جامعه‌شناسی جامعه غیررسمی» ایران تبدیل می‌کند.

نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۵) **جابه‌جایی دو انقلاب، چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی**، تهران، تیسرا

هابرماس، یورگن (۱۳۹۲) **نظریه کنش ارتباطی**، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر مرکز
توحید فام، محمد (۱۳۹۲) **نیروهای اجتماعی شبکه‌ای**، مفهوم نوین جامعه‌شناسی سیاسی ایران،
پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۳۰، صص ۱۵۳ تا ۱۸۲، بهار

حائری زاده، سیدعلی (۱۳۸۷) **نگرشی جامعه‌شناسی بر فرآیند افکار عمومی و نظریات انتقادی آن**،
فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، شماره ۱۰، صص ۵۷ تا ۷۶، فروردین

خانیک، هادی و خجیر، یوسف (۱۳۹۸-الف) **گفت‌وگو در شبکه‌های اجتماعی مجازی (تحلیل سیستماتیک پژوهش‌های مرتبط)**، **فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، دوره ۱۵، شماره ۵۴،
صص ۵۱-۷۶، بهار

خانیک، هادی و خجیر، یوسف (۱۳۹۸-ب) **ظرفیت‌ها و چالش‌های شبکه‌های اجتماعی مجازی برای جامعه مدنی ایران**، **فصلنامه مطالعات رسانه‌های نوین**، سال پنجم، شماره ۱۷، صص ۳۵ تا ۶۹،
بهار

رضائیان، محمد (۱۳۹۳) **شبکه‌های اجتماعی و چالش در مفهوم افکار عمومی**، **رسانه**، سال ۲۵، شماره ۱،
صص ۷۹-۹۰

سربرنی، آنابل و محمدی، علی (۱۳۸۱) **نگاهی جامعه‌شناختی به رسانه‌های ارتباط جمعی در ایران**، ترجمه
سیدمحمود نجاتی حسینی، **نمایه پژوهش**، شماره ۲۱ و ۲۲، صص ۷۵ تا ۸۹، بهار و تابستان
سمعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۷) **جامعه قدرتمند، دولت ضعیف**، تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت-
جامعه در ایران عصر قاجار، **فصلنامه سیاست**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸،
شماره ۳، صص ۱۱۷-۱۴۳، پاییز

شریعتی، شهروز؛ عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۳) **ستیهندگی جامعه مدنی شبکه‌ای و دولت در ایران**
(بازخوانی رابطه دولت و جامعه ایران در آغاز عصر پهلوی اول با تأکید بر نقش مدرس)، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، شماره ۳۷، صص ۳۷ تا ۶۲، زمستان

شریعتی، شهروز؛ عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۴) **دولت و مسئله کنترل اجتماعی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۲۰)**، **فصلنامه دولت‌پژوهی**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۱، شماره ۴، صص
۱۸۷ تا ۲۱۹، زمستان

عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۸) نسبت‌سنجی مناسبات قدرت، دولت و جامعه در ایران پیشامدرن، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۸، صص ۹۷-۱۲۹، تابستان

عیوضی، رحیم (۱۳۸۸) مدیریت رسانه و مهندسی افکار عمومی، مطالعات تربیتی و روانشناسی، شماره ۳۶، صص ۲۵۱ تا ۲۷۰، پاییز

نجف‌زاده، مهدی؛ عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۲) پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر جامعه شبکه‌ای ایران، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۲۰، صص ۶۹ تا ۹۰، تابستان

نوری، مختار و قلی‌پور، مجتبی (۱۳۹۷) رسانه‌های جدید و کنش جمعی در جامعه سیاسی ایران، جستارهای سیاسی معاصر، سال نهم، شماره دوم، صص ۳۳ تا ۵۳، تابستان

Abbasi Shahkooh, M. (۲۰۱۹). Addressing the Relationship between Power, State and Society in Pre-Modern Iran. *State Studies*, ۵(۱۸), ۱۲۹-۹۷. doi: ۱۰,۲۲۰۵۴/tssq. ۲۰۲۰, ۱۲۲۴۳, ۱۰۴ (In Persian)

Aghasi, Mohammad. (۲۰۱۷). Iranian protesting public opinion. from the telematic society to the Telegram society, published in the protests and unrests of January ۲۰۱۷, By Ebrahim Hajiani, Institute for Strategic Studies. (In Persian)

Castells, M. ۲۰۱۰. *The Rise of Network Society (The Information Age: Economy, Society and Culture; Volume ۱)*, Wiley-Blackwell

Castells, M. (۲۰۱۳). *Networks of Outrage and Hope: Social Movements in the Internet Age*. Translated by Mojtaba Gholipour, Tehran, Markaz Press. (In Persian)

Castells, M. (۲۰۱۳). *Communication Power*. Translated by Hossein Basiriah Jahromi, Elmi Farhangi Publication. (In Persian)

Eivazi, M. (۲۰۰۹). *Media Management and Engineering of People's Thinking*. Library and Information Science Research, ۰۱۰(۲), -. doi: ۱۰,۲۲۰۶۷/riis.v۱۰i۲, ۵۷۶۴ (In Persian)

Eftekhari, Asghar. (۲۰۱۰). Public opinion and national security. in "public opinion in Iran", Tehran, publication of Sociologists. (In Persian)

Eslami, Rouhollah. (۲۰۱۴). *liberty or submission: political philosophy of information technology in ۲۰th Century*. Tehran, Tisa Publication. (In Persian)

Ha'eriZade, Seyed Ali. (۲۰۰۸). A Sociological attitude to Public Opinion process and its critical theories, *Quarterly Professional Journal of Sociology*, No ۱۰, pp ۷۶-۵۷. . (In Persian)

- Habermas, Jürgen. (۲۰۰۶). Political Communication in Media Society: Does Democracy still have an Epistemic Dimension? The Impact of Normative Theory on Empirical Research, *Communication Theory*, ۱۶, pp ۴۱۱-۴۲۶
- Habermas, J. (۲۰۱۳). *The Theory of Communicative Action*. Translated by Kamal Pooladi, Tehran, Markaz press. (In Persian)
- Kamali, Masoud. (۲۰۰۲). *Civil Society, State, Modernization in Iran*, translated by Kamal Pooladi, Tehran, Baaz Publicaiton. (In Persian)
- Khojir, Y., & khaniki, H. (۲۰۱۹-a). Possibility and refusal of dialogue cyberspace (With an emphasis on virtual social networks). *Cultural Studies & Communication*, ۱۵(۵۴), ۷۶-۵۱. doi: ۱۰,۲۲۰۳۴/jcsc. ۲۰۱۹,۳۵۵۸۱(In Persian)
- Khojir, Y., & khaniki, H. (۲۰۱۹-b). Capabilities and Challenges of Virtual Social Networking for Iranian Civil Society. *New Media Studies*, ۵(۱۷), ۶۹-۳۵. doi: ۱۰,۲۲۰۵۴/nms. ۲۰۱۹,۳۷۹۲۳,۶۳۸(In Persian)
- Lazar, Judith. (۲۰۰۱). *Public Opinion*, translated by Morteza Kotobi, Tehran, Ney Press. (In Persian)
- Migdal, J. ۱۹۸۸. *Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Najafzade, Mahdi. (۲۰۱۶). *Displacement of Two Revolutions, Turns of religioun in Iranian Society*, Tehran, Tisa press. (In Persian)
- Najafzade, M. & Abbasi Shahkoo, M. (۲۰۱۳). Consequences of making Pahlavi Modern State on Web-like Civil Society of Iran, *Jouranal of Poilitical Studies*, No ۲۰, pp ۹۰-۶۹(In Persian)
- Nouri, M., & Gholipour, M. (۲۰۱۸). *The New Media and Collective Action in Iran*. *Contemporary Political Studies*, ۹(۲), ۵۳-۳۳. doi: ۱۰,۳۰۴۶۵/cps. ۲۰۱۸,۳۱۷۶(In Persian)
- Rafi'poor, Faramarz. (۲۰۱۴). *Alas of the ruined Iran: Cultural, social, political and economic war, an analytical model*, Tehran, Sahami Enteshar Publication. (In Persian)
- Rahbari, Mohammad. (۲۰۱۸). *Virtual social networks and new emerged anomies in Iran*, Tehran, Kavir Publication. (In Persian)

- Rahimi, B. ۲۰۰۸. Politics of internet in Iran, in *Media, Culture and Society in Iran: Living with Globalization and the Islamic State*. Edited by Mehdi Semati, United Kingdom: Taylor & Francis, pp ۵۷-۳۷
- Rasmussen, T. ۲۰۱۴. Internet and the Political Public Sphere, *Sociology Compass*, ۱۲/۸, pp ۱۳۱۵-۱۳۲۹, DOI: ۱۰.۱۱۱۱/soc۴.۱۲۲۲۸
- Reza'eian, M. (۲۰۱۴). Social Networks: Challenge in Defining Public Opinion. *Rasaneh*, ۲۵(۱), ۹۰-۷۹. Doi: ۲۰,۱۰۰۱,۱,۱۰۲۲۷۱۸۰,۱۳۹۳,۲۵,۱,۵,۷(In Persian)
- Sami'I Esfehiani, A. (۲۰۰۸). Strong Society, Weak State: Sociological Explanation of State-society Relationship in Qajar Iran. *POLITICAL QUARTERLY*, ۳۸(۳), (In Persian)
- Sreberny, A. Mohammadi, A. ۱۹۹۴. *Small Media, Big Revolution: Communication, Culture, and the Iranian Revolution*, United Kingdom: University of Minnesota Press.
- Shariati, S., & Abbasi Shahkuh, M. (۲۰۱۵). Antagonistic Opposition between Oppressive Government and Web-like Civil Society of Iran under Reza Shah. *Research Letter of Political Science*, ۱۰(۱), ۶۲-۳۷. Doi: ۲۰,۱۰۰۱,۱,۱۷۳۵۷۹۰,۱۳۹۳,۱۰,۱,۲,۹(In Persian)
- Shariati, S., & Abbasi Shahkuh, M. (۲۰۱۶). The State and the Problematic of Social Control in Iran under ۱st Pahlavi. *State Studies*, ۱(۴), ۲۱۹-۱۸۷. doi: ۱۰,۲۲۰۵۴/tssq. ۲۰۱۶,۳۹۵۰(In Persian)
- Tohidfam, M. (۲۰۱۳). Social Force Networks: A New Concept in Modern Political Sociology of Iran. *Research Letter of Political Science*, ۸(۲), ۱۸۲-۱۵۳. DOI: ۲۰,۱۰۰۱,۱,۱۷۳۵۷۹۰,۱۳۹۲,۸,۲,۵,۴(In Persian)
- Thompson, J. B. (۲۰۱۷). *The Media and Modernity: A Social Theory of the Media*. Translated by Masoud Ohadi, Tehran, Soroush publication. (In Persian)
- Van Dijk, J. ۲۰۰۶. *Network Society*, SAGE publications
- Yasseri, T., Margetts, H., Hale, S., John, P. (۲۰۲۰). *Political Turbulence: How Social Media Shape Collective Action*. translated by Mohammad Rahbari, Tehran, Kavir publication. (In Persian)